نشریهٔ ادبیات تطبیقی
دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال اول، شمارهٔاول، پاییز ۸۸

نگاهی به مسألهٔ تضمین کلمات در زبان عربی*

دکتر احمد پاشا زانوس
استادیار دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)

چکیده

تضمین مبحثی است که بعضی از علمای صرف و نحو در کتب خود به صورت استطرادی و در ضمن مبحث لزوم و تعدّی فعل بدان پرداخته اند، ابن هشام انصاری در کتاب مغنی، باب هشتم، تحت عنوان « إشراب» با این عبارت : « قد یشربُون لفظاً مَعنَی لفظ فیعطونه حکمه و یسَمَّی ذلک تضمیناً» بدان پرداخته است و از آنجایی که ابن هشام نحوی است، از دریچهٔ نحو به این مطلب عنایت نموده است و از طرف دیگر، این اصطلاح در علم بدیع با رویکردی متفاوت با نحو، جایگاه مهمّی را نیز به خود اختصاص داده است و علمای بلاغت نیز به صورت مبسوط به آن تحت عنوان (تضمین بیانی) پرداخته اند. در این مقاله بر آن شدیم که به جهت عدم فایده در تکرار تضمین بیانی، گریزی به آن نداشته باشیم و در مقابل، ضرورت بررسی این مطلب (تضمین نحوی) که سخت می توان آن را در کتب نحوی یافت و به جهت اهمیت آن، بیش از هر وقت دیگر ما را بر آن داشت که نگاهی به مسألهٔ تضمین در علم نحو همراه با نیم نگاهی به آن در زبان فارسی داشته باشیم تا چه باشد و چه در نظر آید. مسأله ای که در تدریس صرف و نحو عربی در دانشگاه ها و همچنین در حوزه های علمیه بدان پرداخته نمی شود، یا در صورت پرداخت سهم کمی را به خود اختصاص داده است که رویکرد عناوین آمده در کتاب ها و مقاله های چاپ شده تاکنون گواهی بر این مدعا است.

واژگان کلیدی

تضمین، إشراب، تضمین نحوی، جایگاه نحوی آن

---

* تاریخ دریافت مقاله : ۸۸/۴/۱۴ تاریخ پذیرش : ۸۸/۸/۶

نشانی پست الکترونیک نویسنده:Ahmad_pasha95@yahoo.com

۱- مُقدّمه

تضمین در لغت به این معنا آمده است:«ضَمَّنتُ الشیء کذا: جَعَلتُهُ محتویاً علیه (فَتَضَمَّنَهُ) أی اشتمل علیه واحتوی «مصباح المنیر، مادّه (ضَمَنَ)» و یا بدین شکل بیان شده است: «ضَمَّنَ الشَّیءَ الشَّیءَ: أودَعَهُ إیای کما تُودعُ الوِعَاءَ المَتَاعَ» (المنجد: مادّه «ضَمَنَ») یعنی آن فرد چیزی را در ضمن چیز دیگر قرار داده، همان طور که شما متاعی را در درون ظرفی یا کیسه ای قرار می دهید و مطاوعۀ آن «تَضَمَّنَ المَتَاع» می شود، یعنی آن ظرف متاع را در خود پذیرفت. تضمین را هم در اسماء و هم در افعال و هم در حروف در گسترۀ وسیع زبان عربی، مشاهده می کنیم (یعنی در انواع کلمه). و از آنجایی که علم صرف و نحو متصدّی پرداختن به انواع کلمه می باشند، تضمین در کلمات را تضمین نحوی و یا به عقیدۀ برخی دیگر از نحویان، به این نوع تضمین، تضمین لغوی نیز می گویند.

۲- تضمین در اسم

تضمین در اسماء آن است که در ضمن اسمی، معنای اسمی دیگر لحاظ شود، به طوری که معنای هر دو اسم، در اسم مضَمَّن، در نظر گرفته می شود، مانند این فرمودۀ خداوند تعالی: ﴿... حقیقٌ عَلَی أن لا أقولَ علی الله إلاّ اَلحقّ﴾ الأعراف/۱۰۵. که در این آیۀ شریفه واژۀ «حقیق» که در زبان عربی با حرف جرّ «باء» تعدیه می شود، با حرف «علی» آمده است، و واضح است که این واژه معنای «حریص» را در بر گرفته است که با حرف جرّ «علی» متعدّی می شود و شاید بتوان به تضمین در اسماء از دریچۀ دیگر نیز نگریست و آن اینکه در اسم های مبنی که اصالت اسم حکم می کند به جهت اعتوار معانی مختلف، معرب باشد، مشاهده می کنیم که این اسامی (اسماء مبنی) به جهت تضمین معنای حرف، مبنی گردیده اند، به مانند کلمۀ «متی» در عبارت «متی جئتَ ؟» که استفهامیه است، مبنی است به شباهت معنوی، یعنی چون «متی» که اسم استفهام است، معنای حرف استفهام یعنی «همزه» را در بر گرفته است (تضمین کرده است) و همین طور «متی» شرطیه که معنای «إن» را در بر گرفته است، در این عبارت: «متی تَذهَب أذهَب» و همین طور در دیگر اسماء مبنی که به خاطر در بر گرفتن معنای حرف، مبنی گردیده اند، و دامنۀ تضمین در اسم شاید از این هم بیشتر باشد. مرحوم سعد تفتازانی در شرح خود بر ایضاح خطیب قزوینی در کتاب مختصر المعانی در تعلّق جارّ و مجرور بر اسم جامد نیز این عقیده را دارد که در آیۀ

شـریفهٔ: «و هـو الله فـی الـسموات و الأرض » جـار و مجـرور بـه لفـظ جلالـهٔ «الله» تعلـق دارد، زیـرا کـه ایـن لفـظ در آیـه معنـای وصـفی را تـضمین کـرده اسـت و چـون شـبه فعـل اسـت، جـار و مجـرور مـی توانـد بـه آن متعلّـق شـود و سـیوطی از آن در کتـاب خـود همـع الهوامـع بـدین صـورت تعبیـر کـرده اسـت: «و أجـری کـذلک أیـضاً الجامـد المُـضَمِّنُ معنـی المُـشتَقِّ» کـه اسـم هـای جامـد کـه در معنـای مـشتق بـه کـار رفتـه انـد و تحمّـل ضـمیر مـی نماینـد و همـان طـور کـه گفتـه شـد، جـارّ و مجـرور بـه آن متعلّـق می شوند، از این باب بـه شـمار می رونـد، بـه ماننـد ایـن مثـال: «وَرَدنَـا مَـنهَلاً عَـسَلاً مـاؤهُ» و یـا «رَأیـتَ رَجُـلاً صَـخراً قَلبُـهُ» کـه «عَـسَلاً» و «صَـخراً» کـه هـر دو جامـد مـی باشـند، بـه ترتیب معنای «حُلواً» و «قاسیا» را تضمین کرده اند (سیوطی، ۱۹۹۸، ج۲ : ۳۱۵).

۳- تضمین در فعل

شـاید تـضمین در فعـل در ایـن قـسم کلمـه از انـواع دیگـر آن بیـشتر باشـد، بـه ویـژه از نظـر لـزوم و تعـدّی در فعـل و از ایـن نظر کـه بـا تـضمین، بعـضی از فعـل هـای متعـدّی لازم بـه شـمار رفتـه و بـالعکس، بعـضی از فعـل هـای لازم از جملـهٔ فعـل هـای متعـدّی بـه حـساب مـی آینـد، ماننـد فعـل «تَعـدُ» در ایـن آیـهٔ شـریفه:﴿...ولا تَعـدُ عَینَـاکَ عَـنهُم﴾ الکهـف/۲۸، کـه ایـن فعـل لازم بـا حـرف جـرّ «عَـن» تعدیـه نمـی شـود و بـا قرینـه مـی تـوان فهمیـد کـه بـه معنـای «لا تَنـبُ» اسـت، چـون فعـل «نَبَـا» لازم اسـت و بـا حـرف جـرّ «عـن» متعـدّی مـی شـود و معنـای آیـه چنـین اسـت: «دیـدگانت از آنـان بـه دیگـران دوختـه نـشود کـه زیـور زنـدگی ایـن جهـان را بجـوئی» (ترجمـهٔ قـرآن کـریم، دکتـر موسـوی گرمـا رودی) و یـا در ایـن آیـهٔ شـریفهٔ: ﴿فلیحـذَرِ الّـذینَ یخَـالفَونَ عَـن أمـره﴾ النـور/۶۳، فعـل « یخَـالفَونَ» خـود متعـدّی اسـت و بـا حـرف جـرّ متعـدّی نمـی شـود و پـر واضـح اسـت کـه بـا عَنایـت بـه ترجمهٔ آیـهٔ شـریفه، ایـن فعـل یـا بـه معنـای «یعرضُـون» اسـت کـه بـا حـرف جـرّ «عَن» متعـدّی مـی شـود و یـا بـه معنـای «یخرُجُـون و ینفَـصلون» اسـت، همـان طـور کـه سـیوطی و ابوحیـان اندلـسی ادّعـا کـرده انـد (سـیوطی ۱۹۹۸ ج ۱۰:۳)، (أندلـسی ۱۹۹۸، ج ۲۰۸۹:۴) و یـا فعـل «أذَاعُـوا» در ایـن آیـهٔ شـریفه: ﴿...وَ إذا جـاءَ هـم أمـرٌ مِـن الأمـنِ أو الخـوف أذَاعُـوا بهـم﴾ النّساء/۸۳، بـه معنـای «تَحَـدَّثُوا» اسـت کـه بـا حـرف جـرّ «ب» متعـدّی مـی شـود و همچنـین، فعـل «أصـلِح» در ایـن آیـهٔ شـریفه: ﴿... وَ أصـلِح لـی فـی ذرّیتـی﴾ احقـاف/۱۵، معنـای فعـل «بَـارِکنی» را تـضمین کـرده اسـت، چـون فعـل «بَـارَکَ» در اسـتعمال عـرب بـا حـرف «فـی» اسـت، چـون «بـارک اللهُ فیـک» ؛ولـی سـیوطی در کتـاب همـع در ذیـل ایـن آیـهٔ شـریفه چنـین مـی گویـد: « إذا

حُـذفَ المَفعُـولُ نُـوی لـدلیلِ علیـه، نحـو:«...فعَّـالٌ لمـا یریـد»هـود/۱۰۷، أی «لمـا یریـده»، وَ قـد لا ینـوی إمّـا لتـضمین الفعـل المتعـدّی معنـی یقتـضی اللـزّومَ کمـا یـضَمِّنُ الـلاّزم معنـی یقتـضی التعدیـة کَتَـضَمُّنِ «أصـلح» معنـی «الطـف» فـی قولـه تعـالی: ﴿... وَ أصـلِح لـی فـی ذُرِّیتـی﴾ الأحقـاف/۱۵، أی «الطـف بـی فـیهم» (سـیوطی ۱۹۹۸ ج ۳: ۱۰» و یـا فعـل «سَـمِعَ» در اسـتعمال عـرب خـود متعـدّی اسـت، ماننـد آیـهٔ شـریفهٔ: «...یـومَ یـسمَعُونَ الـصَّیحَة» ق/۴۲، ولـی در ایـن آیـهٔ شـریفه از سـورهٔ الـصافات: ﴿... لاَ یـسَّمَّعُونَ إلـی المـلأ الأعلـی﴾ الـصافات/۸، ملاحظـه مـی کنـیم کـه معنـای فعـل «لاَ یـصغُونَ» را تـضمین کـرده اسـت کـه در اسـتعمال عـرب بـا حـرف جـرّ «إلـی» اسـتعمال مـی شـود و همچنـین است فعـل «سَـمِعَ» در ایـن عبـارت قدسـیه کـه در نمـاز از بـاب اسـتحباب هنگـام قیـام بعـد از رکـوع مـی خـوانیم: «سَـمِعَ اللهُ لِمَـن حَمِـدَه» کـه فعـلِ «اسـتجاب» را تـضمین نمـوده اسـت کـه در زبـان عربـی بـا حـرف جـرّ «ل» اسـتعمال مـی شـود و یـا درآیـهٔ شـریفهٔ: ﴿...ولا تـأکلوا أمـوالهم إلـی أمـوالکم﴾ النـساء/۲، واضـح اسـت کـه فعـل «أکَـلَ» متعـدّی اسـت و بـا حـرف «إلـی» اسـتعمال نمـی شـود، ولـی در ایـن آیـهٔ شـریفه تـضمین معنـای فعل «ضَمَّ ـّ» را نمـوده اسـت کـه در لغـت عـرب بـا «إلـی» متعـدّی مـی شـود، یعنـی: «و لا تَـضُمُّوا أمـوالَهُم إلـی أمـوالکم» و یـا در ایـن آیـهٔ شـریفه: ﴿...ولا تَعزمُـوا عُقـدَةَ النکـاحِ﴾ البقـره/۲۳۵، فعـل « تَعزمُـوا» کـه لازم اسـت و در زبـان عربـی بـا حـرف جـرّ «علـی» متعـدّی مـی شـود، معنـای فعـل «تَنـوُوا» را تـضمین کـرده اسـت کـه متعـدّی بنفسه اسـت، و در یکـی از وجـوه ترکیبـی ایـن آیـهٔ شـریفه: ﴿... والله یعلَـمُ المُفـسدَ مـن المـصلحِ﴾ البقره/۲۲۰، ایـن چنـین گفتـه شـده کـه فعـل «یعلَـمُ» معنـای فعـل «یمیـزُ» را تـضمین کـرده است، چون فعل «یعلَمُ» متعـدّی بنفـسه اسـت و بـا حـرف جـرّ «مِـن» نمـی آیـد، ولـی فعـل «یمیزُ» متعدّی به «مِن» است.

در مـسألهٔ تـضمین بـرای نـشان دادن ایـن مطلـب، کـه یـک فعـل گفتـه مـی شـود و دو معنـا از آن فهمیـده مـی شـود، یعنـی در آن فعـل کـه تـضمین صـورت گرفتـه اسـت، یکـی از دو فعـل را (یـا فعـل «مُـضَمِّن» و یـا فعـل «مُـضَمَّنٌ فیـه») بـه صـورت و هیئـت فعـل و دیگـری را بـه صـورت حـال مـی نویـسند، مـثلاً در آیـهٔ شـریفهٔ: «... فَلیحـذر الّـذین یخـالفون عـن أمـره» النـور/۶۳، یـا ایـن آیـهٔ شـریفه را بـرای نـشان دادن تـضمین بـدین صـورت مـی نویـسند: «یخـالِفُونَ معرضـین عـن أمـره» و یـا بـه شـکل «یعرضـون عـن أمـره مُخـاَلِفینَ» و یـا در ایـن جملـهٔ مبارکـه «سـمع الله لمـن حَمِـدَه» بـرای نـشان دادن تـضمین

گفته می شود: «سَمِعَ اللهُ مستجیباً لِمَنْ حَمِدَهُ» و یا «استجابَ الله لمن حَمِدَه سامعاً» و هکذا...

سیوطی در کتاب همع الهوامع فی شرح جمع الجوامع که هر دو کتاب هم اصل آن و هم شرح آن مربوط به خود اوست، در مورد این بیت شعر:

عَلَّفْتُهَا تِبنًاو ماءً بارداً　　　　حَتّی غَدت همَّالَةً عیناها

جمهور نحاة «ماءً بارداً» را در مصرع اول مفعول دوم «سَقَیْتُها» و در نتیجه، عطف جمله به جمله می دانند، با طرح این عبارت، از باب «تضمین» می داند: «و جعله قَومٌ من عطف المفرد بتضمین الفعلِ الأوّل معنی أطعَمتُها أو غَذَوتُها» (سیوطی، ۱۹۹۵ ج ۳: ۶۰) . سیوطی در همین کتاب در مبحث عوامل در مورد تضمین فعل لازم، معنای فعل دیگر را، چنین گفته است: «وَ یَتَعَدَّی إلی المفعول به أیضاً بتَضَمّنه معنی فعلٍ مُتَعَدٍّ» کقول نصر بن سیار: «أرَحُبَکُم الدّخولُ فی طاعه ابن الکرمانی ؟» أی: «أ وسِعَکُم ؟» و سپس در مورد قیاسی بودن تضمین چنین گفته است: «و فی القیاسِ علیه خُلفٌ، قیلَ: یقاسُ علیه لکَثرَةِ ما سُمِعَ منه، و قیل: لا.» (سیوطی، ۱۹۹۸، ج ۳: ۸). مثال فوق را ابن مالک در کتاب خود «شرح تسهیل الفوائد و تکمیل المقاصد» نیز با همین بیان آورده است (ابن مالک، ۲۰۰۱، ج ۲: ۲۹۳) و در عبارت: «طَلَعَ بِشرٌ الیمَنَ» که «طَلَعَ» معنای «بَلَغَ» را تضمین کرده است، صبّان در حاشیهٔ خود بر شرح اشمونی به نقل از ابن هشام نقل کرده است: «قال فی المغنی و لا ثالثَ لَهُما أی لَیسَ ثَمَّ فعلٌ مضمومُ العینِ عُدِّیَ بالتّضمین إلی المفعول غیر هذین» (صبّان: ۱۳۷۱: ج ۲: ۹۷) و در همین مورد ابو حیان اندلسی در ارتشاف الضَّرَب، ذیل نقل حکایتی از عرب چنین گفته است: «وَ حُکِیَ أنَّ بَعضَ العرب قال فی (کاثَرنا هم): (کَثَرنا هم) و هو قبیح، و إذا أشرَبتَ اللّازمَ معنی «فَعَلَ» مُتَعَدٍّ فأکثَرُ ما یکونُ فیها یتعدّی بحرف الجَرّ، فیصیرُ یتَعَدّی بنفسه، فمنَ النحاة من قاس لکثرته و منهم من قصره علی القیاس» (الأندلسی، ۱۹۹۸ ج ۴: ۲۰۸۹) و سپس ابو حیان به نقل از ابن طراوه نحوی و شاگردش سهیلی در مورد فعل «استَغفَرَ» نقل کرده است که فعل«استَغفَرَ» در اصل متعدی با حرف جرّ به مفعول دوّم نیست، بلکه در اصل به مفعول دوّم بنفسه (به صورت مستقیم) تعدّی می کند، مانند این بیت: «أستَغفِرُ الله ذَنباً لَستُ أحصیهُ» و اگر این فعل، مفعول دوّم را با «من» بردارد، در حقیقت معنای فعل «أتُوبُ» را تضمین کرده است (همان: ۲۰۹۱) و به این مطلب

أشمونی بدین صورت متذّکر شده است: «و إنّما جاز «استغفرت الله مِنَ الذّنبِ» لِتَضَمُّنه معنی «استَتَبتُ أی طَلَبتُ التوبه» (الصبّان، ۱۳۷۱ ج ۲:۹۶).

دربارهٔ تضمین باید گفت که این صنعت بعضاً تنوع در اعراب را شامل می شود، به طوری که در این بیت که منسوب به حاتم طائی است و از آن در باب افعال قلوب و مبحث تعلیق مربوط به اینگونه افعال ذکر می شود که از جمله معلّقات افعال قلوب حرف «لو» است، ابوحیان با نقل این بیت از کتاب شرح تسهیل ابن مالک:

و لقد علم الأقوامُ لو أنَّ حاتماً   أراد ثراءَ المالِ، کان له وَفرٌ

در ذیل آن چنین گفته است:

«فَزَعَمَ ابن مالک أنَّ «لو» مُعَلِّقَةٌ للفعل، کما عَلَّقَت لام القسم، و قال بعضُ أصحابنا: إنَّ هذه الأفعال تُضَمِّنُ معنی القسم فتَتَلَقَّی بما یتَلَقَّی به القَسَمُ، ...، فإذا ضَمَّنَت معنی القسم لم تکن الجُمَلُ لها موضعٌ مع الإعراب، و صَحَّحَ هذا القول ابن عصفور» (همان: ۲۱۱۵) و یا در جایی دیگر در این مورد که آیا تعلیق در عمل فقط مختصّ و مربوط به افعالی است که داخل بر مبتدا و خبر می شوند که الغاء هم شامل آنها می شود؟ یا خیر؟ و ابوحیان به نقل از سیرافی و جماعتی از نحویان بیان می کند که تعلیق در افعال قلوب چه الغاء شوند و چه الغاء نشوند، جایز است و بنا بر قول اوّل (که الغاء شرط است) فعل «فکّر» و «تفکّر» و «عَرَفَ» که دو فعل اوّل لازم و متعدّی به حرف جرّ بوده و فعل سوّم متعدّی به یک مفعول می باشد، معنای فعلی را که متعدّی به دو مفعول است، تضمین کرده اند.(همان: ۲۱۲۱).

سپس ابوحیان به نقل از ابوالفتح ابن جنّی در مورد اینکه آیا فعل «قال» می تواند به معنای «ظَنَّ» باشد و مثل آن ، به دو مفعولی نصب دهد که در اصل مبتدا و خبر بوده اند؛ این چنین می گوید: «و اختیار أبی الفتح أنّه (قال) لا یعمل عَمَلَ الظَنَّ حتّی یُضَمَّنَ معنی الظَنِّ فی اللغه السلیمّیة و غیرها، فأن لم یضَمَّنْ معنی الظَنِّ، لم یعمَل أصلاً، و لا تُفتَحُ «أنَّ» بعده» (همان: ۲۱۲۹).

و یا از مسألهٔ تضمین در جایی دیگر، یعنی در جایی که اختلاف نحویان در مسألهٔ تمییز بودن معرفه، بالا می گیرد که اسم معرفه تمییز نمی شود و تمییز باید نکره باشد که بصری ها بدان عقیده دارند و کوفی ها و ابن طراوه معرفه بودن آن را با آوردن مثال هایی جایز می دانند، ابوحیان از مسألهٔ تضمین این چنین استفاده می کند و می گوید: «و أمّا ما جاء من قولهم : «سَفه زَیدُ نَفسَهُ» و «غَبُنَ رَأیهُ» و «وَجَعَ بَطنَهُ» و «ألِم رَأسَهُ» فَتَأوَّلُوه علی تضمین الفعل ما یتَعَدّی، فتُنصَبَ تِلکَ

الأفعـالُ علـی المفعـول بـه، أو علـی انتـصابها علـی إسـقاط حـرف الجـرّ، أو علـی الـشبیه بالمفعول به» (همان: ۱۶۳۳).

و خلیـل و سـیبویه و بـه تبـع از آن دو، ابـن مالـک در فعـل مجزومـی کـه در جـواب طلـب واقـع مـی شـود، نیـز اعتقـاد دارنـد فعـل مجـزوم کـه مـا قبـل آن فعـل امـر و نهـی و دیگـر طلـب هـا قـرار مـی گیـرد، معنـای «إن» را تـضمین مـی کنـد و همـان طـور کـه اسـماء شـرط در رونـد بنـای خـود بـه شـباهت معنـوی، معنـای «إن» را در برمـی گیـرد ، مانند: «مَـن یـأتنِی أکرِمْـهُ» کـه ایـن تـضمین باعـث شـده اسـت کـه مـا از تقـدیر لفـظ «إن» بعـد از طلـبِ بـی نیـاز مـی شـویم (ابـن مالـک ۲۰۰۱، ج ۳۶۱:۳ و ۳۶۲) (سـیوطی، ۱۹۹۸، ج ۳۱۶:۲).

بدرالدین ابـن مالـک فرزنـد ابـن مالـک معـروف، مطلـب مربـوط بـه پـدرش و سـیبویه و خلیـل را رد کـرده اسـت و گفتـه اسـت: ایـن اشـیاء اگـر بخواهنـد معنـای شـرط را تـضمین نماینـد، بـسیار ضـعیف اسـت، زیـرا تـضمین زیـاده ای اسـت همـراه بـا تغییـر وضـع، و تقـدیر و اضـمار، زیـاده ای بـه غیـر تغییـر هـست کـه ایـن آسـان تـر اسـت و ایـن که تـضمین بـرای فائـده‌ای اسـت، ولـی اینکـه طلـب معنـای شـرط را تـضمین کنـد، فایـده ای ندارد. زیـرا طلـب بـر شـرط بـه صـورت التزامـی دلالـت مـی کنـد و فایـده ای در ایـن نیـست کـه «طلـب» معنـای شـرط را تـضمین کنـد (سـیوطی، ۱۹۹۸، ج ۳۱۶:۲)، از جملـه کسانی که در این مسأله اعتقاد به تضمین دارد، ابن خروف است (همان: ۳۱۷).

٤- تضمین در حرف

مـراد از حـرف در اینجـا، حـروف معـانی اسـت کـه معـانی غیـر مـستقل را افـاده مـی کننـد و تـضمین در حـرف بـه ایـن معناسـت کـه حرفـی از حـروف معـانی، معنـای حـرف دیگـری را افـاده کنـد؛ ماننـد حـرف «البـاء» در ایـن عبـارت «کَتَبـتُ بـالقَلَمِ» کـه «بـاء» در ایـن عبـارت بـه معنـای استعانت اسـت. همـان طـور کـه مـی دانـیم، اصـل معنـای «ب» بـرای الـصاق اسـت و ابـن هـشام انـصاری در کتـاب مغنـی بـه ایـن مطلـب تـصریح دارد کــه معنــای الــصاق معنــایی اســت کــه از «بــاء» جــدا نمــی شــود (ابــن هــشام، ۱۳۷:۱۹۷۹)، و همــین طــور اســت اســتعمال «ب» در معــانی دیگــر چــون «بــاء» آیــهٔ شـریفهٔ: ﴿... عَیناً یـشرَبُ بهـا عبـادُ الله﴾ الإنـسان/۶، معنـای «مِـن» را تـضمین کـرده اسـت. وایـن امـر نـسبت بـه دیگـر حـروف معـانی نیـز صـادق اسـت کـه حرفـی، معنـای حـرف دیگـر را افـاده کنـد. همـان طورکـه گفتـه شـد، از تـضمین بـه جهـت بـرون رفـت از مشکلات نحـوی و بـن بـست هـای مربـوط بـه آن کـه شـاید در کتـب نحـوی نمونـه هـای

آن کم هم نباشد، استفاده می شود. همان طور که ابن هشام در مبحث مربوط به «باء» زایده در ذیل آیهٔ شریفه: ﴿...ولا تُلقُوا بأیدیکم إلی التهلکه﴾ البقره/۱۹۵، در جواب بعضی که زایده بودن «باء» در این آیهٔ شریفه را قبول ندارند، گفته است: (و قیل: ضَمَّنَ «تُلقُوا» معنی «تُفضُوا») (ابن هشام:۱۴۷:۱۹۷۹)، به این مطلب در جای جای کتاب خود به ویژه در باب اوّل که مختصّ به بررسی حروف معانی و اسماء است، اشاره نموده است، از جمله در این آیهٔ شریفه: ﴿وَ قَد أحسَنَ بی﴾ یوسف/۱۰۰، که «باء» به معنای «إلی» است (همان:۱۴۳) و یا در آیهٔ شریفهٔ: ﴿... و لَأ صَلِّبَنَّکُم فی جذوع النَّخلِ﴾ طه/۷۱، که حرف «فی» به معنای «علی » آمده است و معنای آن را تضمین کرده است، و یا در این بیت أبی ذؤیب هذلی که ابر را توصیف کرده است: «شَرِبنَ بماء البحر ثمَّ تَرَفَّعَت» گفته شد که «باء» تضمین معنای «مِن» را نموده است، چون فعل «شَرِبَ» با «مِن» می آید. در این جا ذکر این نکته ضروری است که در آیات و شواهد آورده شده، هم می توان تضمین را روی فعل برد و گفت که مثلاً «أحسَنَ به» معنای «ألطَفَ» و «لأصلبّنکم» به معنای «لأجعَلَنّکم» و «شَرِبنَ» به معنای «رَوَینَ» است و هم می توان تضمین را روی حرف قرار داد، و همان طور که گفته شد، قایل شد که این حرف معانی تضمین معنای حرف دیگری را نموده است.

۵- دیدگاه برخی دیگر از علمای نحو در مورد تضمین

عباس حسن در نحو وافی به نقل از ابوالبقاء عکبری از کتاب کلیات وی چنین آورده است: تضمین، إشراب و اعطای معنای فعلی است به فعل دیگر، تا با فعلی که تضمین در آن صورت گرفته است، معاملهٔ فعلی شود که تضمین از معنای آن شده است، یا به عبارت دیگر، تضمین آن است که لفظ معنای غیر خود را که استحقاق آن را نیز دارد بدون هرگونه نشانهٔ ظاهری پذیرا شود. سپس وی افزود: بعضی از نحویان قایلند که تضمین آن است که لفظ در معنای اصلی خود، که اصالتاً نیز آن معنا و مقصود مدّ نظر است، به کار رود، ولی قصد معنای مناسب دیگر، در آن منتفی نیست. سپس به نقل از یکی از علمای نحو ذکر کرده است: که تضمین از باب کنایه نیست و نه از باب «إضمار»، بلکه از باب حقیقت است. زیرا از معنای حقیقی لفظ معنای دیگری که مناسب آن لفظ است، قصد شده و به تبع اراده شده است. از این مسأله این چنین استفاده می شود که باید مناسبتی در میان باشد و مناسبت را عربی دانانی می فهمند که نسبت به زبان عربی و اسرار آن

برخوردار از درایت باشند و «عکبری» از بعضی از علمای نحو ذکر کرده که تضمین واقع ساختن لفظی در جایگاه لفظ دیگر است که لفظ اوّل تضمین معنای لفظ دوم را نموده است، یعنی تضمین از نوع مجاز است. همچنین، عکبری اضافه کرده است که تضمین سماعی است نه قیاسی و فقط در ضرورت است که به سمت و سوی آن می روند، زیرا اگر امکان استفاده و اجرای لفظ بر مدلولِ خودِ آن لفظ باشد، استفادهٔ لفظ بر مدلول واقعی آن سزاوارتر است. وی مثالَ های زیادی برای تضمین لفظی بر لفظ دیگر را آورده است وسپس اضافه کرد که موارد تضمین در زبان عربی بسیار زیاد است و قابل شمارش نیست (حسن:۱۹۶۸:۵۲۲). وی همچنین، در کتاب «إملاء مامَنَّ به الرَّحمَنُ» موارد بسیار زیادی از تضمین را آورده است، یعنی در بسیاری از آیات قرآن در مشکلات نحوی روبرو با آن توانسته است با مسألهٔ تضمین مشکل را حلّ کند که به چند نمونه از آن اشاره می شود: عکبری در این آیهٔ شریفه: ﴿خَلَقنَا النطفة عَلَقَةً﴾ المؤمنون/۱۴، چنین گفته است: «خَلَقنَا بمعنی صَیرنا، فلذلك نَصَبَ مَفعُولَین» (ابوالبقاء: ۱۹۶۹: ج۲: ۱۴۸)، ویا در آیهٔ شریفهٔ ﴿... وَ تَنحَتُونَ الجبالَ بیوتاً﴾ الأعراف/۷۴، این چنین بیان داشته است: «وَ تَنحَتُونَ الجبالَ فیه وجهان: أحَدُهما: أنَّهُ بمعنی «تَتَّخذُون»، فیکون «بیوتاً» مفعولاً ثانیاً (همان: ج۸: ۲۷۸) و در آیهٔ شریفهٔ ﴿...فَتَمَّ میقاتُ رَبِّه أربعینَ لَیلَةً﴾ الأعراف/۱۴۲، گفته است: «وَ أربَعینَ لَیلَةً »...، و قیلَ: هو مَفعُولُ «تَمَّ» لأنَّ معناه بَلَغَ فهو کقولهم: بلغتُ أرضَكَ جریبینِ» (همان: ج۱: ۲۸۴).

جمال الدین بن هشام در کتاب مغنی اللبیب گفته است: گاهی عرب ها به لفظی معنای لفظ دیگر را می نوشانند و به لفظ اوّل «مُضَمِّن»، حکمِ لفظ دوّم «مضَمَّن» را اعطاء می کنند که به آن تضمین می گویند و فایده آن این است که کلمه ای معنای دو کلمه را در آنِ واحد، تأدیه می کند. وی سپس از زمخشری نقل می کند که گفته است: آیا نمی بینی که چگونه معنای «لا تَعدُ» در آیهٔ شریفهٔ: ﴿و لا تَعدُ عیناك عنهم﴾ الکهف/۲۸، به معنای «لا تَقتَحمهُم» بر می گردد، وتضمین آن چنین می شود: «و لا تَقتَحمْهُم عیناكَ مُجَاوزَتَین إلی غیرهم» و همچنین «لا تأکُلُوا» در آیهٔ شریفهٔ: «...ولا تَأکُلُوا أموالَهم إلی أموالَکم» به معنای «لا تَضُمُّوا» آمده است و تضمین آن این چنین می شود: «و لا تَضُمُّوا أموالَهُم إلی أموالکم آکلینَ لها» (ابن هشام، ۱۹۷۹: ۸۹۷).

دسّوقی در حاشیهٔ کتاب خود بر کتاب مغنی در این مورد چنین گفته است: گفتهٔ ابن هشام مبنی بر إشراب لفظی، لفظ دیگر را، مبیّن این نکته است که دو معنا باید با هم تغایر داشته باشند و این نکته شامل این گفته «و قد أحسَنَ بی» که «أحسَنَ» در آن به معنای «لَطُفَ» آمده است، نمی شود، چه «إحسان» و «لُطف» در معنا یک امر می باشد.

وی سپس اضافه می کند که «تضمین» الحاق مادّه ای (کلمه ای) است به مادّه ای دیگر، تا این که مادّهٔ اوّل معنای مادّهٔ دوم را و لو فی الجمله که مراد از آن به جهت اتّحاد و یا تناسب است، در بربگیرد و قول ابن هشام: «این که کلمه ای تأدیه کند معنای دو کلمه را» ظاهر آن این است که کلمه در حقیقت و مجاز خود استعمال شود، مگر نمی بینی که در این گفتهٔ خداوند: ﴿... للّذینَ یؤلُونَ مِن نسائهم تَربُّصُ أربَعَةِ أشهُر﴾ البقره/۲۲۶، (کسانی که قسم می خورند با همسرانشان آمیزش نکنند، باید چهار ماه انتظار بکشند)، فعل «یؤلون» تضمین کرده است معنای فعل «یمتَنعُونَ مِن نسائهم بالحَلف» و حال آن که حقیقت «إیلاء» جز «حلف» نیست، و استعمال «یؤلونَ» در امتناع از وطی همسر به طریق مجاز و از باب اطلاق سبب «إیلاء» بر مسبّب «امتناع وطی» است، زیرا که فعل «یؤلون» را که مصدر آن «إیلاء» می شود، با ارادهٔ هر دو معنا با همدیگر اطلاق نموده است و این امر بدون شکّ، جمع بین حقیقت و مجاز است و این جمعی که بدان اشاره کردیم، جمع بنابر نظریهٔ اصولی هاست که آن ها عقیده دارند که شرط نیست که قرینهٔ مجاز مانعه باشد، امّا بیانی ها عقیده دارند که قرینهٔ مجاز باید مانع از ارادهٔ معنای اصلی (حقیقی) باشد، و گفته شده که تضمین، حقیقتی است که به غیر خود تلویح دارد (الدسوقی، بی تا: ۳۰۵ و ۳۰۶).

سپس دسوقی به نقل از سعد تفتازانی می افزاید که او عقیده دارد که عامل با وجود و بقای فعل، مستعمل در معنای حقیقی خود است، زیرا که فعل مذکور، با وجود حذف حال گرفته شده از فعل دیگر «مُضَمَّن» به همراه و کمک قرینهٔ لفظی، مستعمل در معنای حقیقی خود است، پس در این گفتهٔ ما: «أحمَدُ إلیکَ فلاناً» تقدیر آن: «أحمَدُ فَلاَناً مَنهیاً إلَیکَ حَمدُه» است و یا در این عبارت: «یقلبُ کَفَّیه علی کذا» تقدیر آن: «یقلبُ کَفَّیه نَادماً عَلَی کذا» است، زیرا معنای فعل متروک که مُضَمَّن نامیده می شود، ملحوظ است. زیرا که آن معنا، قیدی برای معنای فعل مذکور است.

عباس حسن به نقل از امیر، دیگر شارح کتاب مغنی: در مورد این قول ابن هشام «و فائدته أن تُؤَدِّی کلمةٌ مُؤَدَّی کَلِمَتَینِ» می گوید: ظاهر مطلب این است که تضمین جمع بین حقیقت و مجاز است و بعضی ها گفته اند که تضمین مجاز است و بعضی دیگر گفته اند که تضمین حقیقتی است که تلویح به غیر خود کلمه دارد (حسن، ۱۹۶۸: ۵۳۹). امیر می گوید که این گفتهٔ ابن هشام: «قد یشربون لفظاً مَعنَی لفظ»، پوشیده نیست که حرف «قد» در عرف مصنّفین برای تقلیل است، یعنی با این وجود، تضمین در نصوص کم است؛ ولیکن ابن هشام در جای دیگر از ابن جنّی نقل می کند که تضمین در متون عربی بسیار زیاد است تا جایی که دسّوقی گفته است: این مسأله شاید مؤید این مطلب باشد که تضمین قیاسی است. امیر نقل کرده است که بعضی ها گفته اند که تضمین از باب مجاز است و بعضی دیگر آن را از مبحث کنایه دانسته اند (همان:۵۲۶).

وی سپس به نقل از یاسین در شرح خود بر تصریح گفته است که: تضمین سماعی است، همان طور که خیلی ها گفته اند. وی (یاسین) سپس اضافه کرد: و بدان که کلام مصنَف در مغنی در تقریری که راجع به مطلب تضمین در برخی مواضع داشت، این اقتضاء را دارد که یکی از دو لفظ مستعمل در معنای دیگر باشد، زیرا او در مورد این آیهٔ شریفه گفته است: ﴿... و ما یفعَلُوا مِن خَیرٍ فلن یکفَرُوه﴾ آل عمران/۱۱۵ «و هرچه نیکی ورزند، ناسپاسی نخواهند دید»، که فعل «لن یکفروه» به معنای « فَلَن یحرَمُوا» است که دو مفعولی است یعنی «فَلَن یحرَمُوا ثَوابَهُ» و همچنین در آیهٔ شریفهٔ ﴿...وَ لا تَعزِمُوا عُقدَةَ النِّکاحِ﴾ البقره/۲۳۵، «لا تَعزِمُوا» به معنای «لا تَنوُوا» است (که متعدّی بنفسه است نه مثل «تَعزِمُوا» متعدّی به «علی»)، با این وجود، معنای قول ابن هشام که تضمین نوشاندن لفظی است معنای لفظ دیگر را، این است که لفظ فقط مستعمل در معنای دیگر است، و این گفتهٔ ایشان مطابق با تقریری است که در بالا از قول وی بیان شده است و اگر چه احتمال دارد که آن لفظ هم مستعمل در معنای خود و هم در عین حال مستعمل در معنای دیگر باشد (همان:۵۲۶).

ابن جنّی در کتاب خصائص خود در مورد تضمین چنین گفته است: گاهی عرب در کلام خود توسّع قایل شده و یکی از دو لفظ را به جای دیگری به کار برده است و به خاطر همین، با لفظ مُضَمِّن آن حرف جرّی را که با مَضَمَّن در کلامِ عرب استعمال می شود، می آورد. و گفتهٔ خود را این چنین آغاز نموده

است: «اعلم أنَّ الفعلَ إذا کان بمعنی فعلِ آخَرَ و کان أحَدُهما یتَعَدّی بحَرف و الآخَرُ بآخَرَ، فإنّ العَرَبَ قد تَتَّسعُ فتوقعُ أحَدَ الحرفَین مَوقعَ صاحبه إیذاناً بأنَّ هذا الفعلَ فی معنی ذلک الآخَر، فلذلک جیءَ مَعَهُ بالحرف المعتاد مع ماهو بمعناه و ذلک کقول الله عَزَّ اسمه»: ﴿... أحلَّ لکم لَیلَةَ الصیامِ الرَّفَثُ إلی نسائکم﴾ البقره/۱۸۷.و أنتَ لا تقول: «رَفَثتُ إلَی المَرأه» و إنّما تقول «رَفَثتُ بها أو مَعَها» لکنّه لما کان الرَّفثُ هنا فی معنی الإفضاء کانتَ تعدّی «رَفَثتُ» بإلی (ابن جنّی، ۲۰۰۶، ج۲: ۳۰۸). بنا به گفتهٔ ابن جنّی، تضمین نوعی مجاز مرسل است، زیرا استعمال لفظ است در غیر آن معنایی که برای آن وضع شده است به جهت علاقه ای که بین آن دو وجود دارد و قرینه ای که بر این امر دلالت می کند.

جلال الدّین سیوطی اوّلین عالم نحوی است که در این مورد نحوی به صورت مُعَنوَن با عنوان «تضمین» بحث کرده است. وی در کتاب «الأشباه و النظائر» تحت عنوان «تضمین» مطالبی را ابتدائاً از زمخشری ذکر کرده که در پایین بدان اشاره می شود و همچنین، از سعدالدّین تفتازانی در حاشیهٔ کشاف و ابن جنّی مطالبی را نیز آورده است و سپس در آخر مبحث، مطالبی را تحت عنوان «قاعدة الفرق بین التضمین و التقدیر» آورده است که مضمون آن نقل دو قول از ابن حاجب در «أمالی» و الأندلسی در شرح «مفصّل» است و سپس دو صفحهٔ بعد در ذیل مطلبی در مورد بناء کلمهٔ «أمس» فرق بین تضمین و عدل را از قول ابن الدّهان ذکر کرده است که عدل آن است که شما لفظی را اراده کنید و سپس از آن به کلمهٔ دیگری عدول کنید، مثل عدول از «عَامر» به «عُمَر»، ولی تضمین آن است که به لفظ، معنایی غیر آن معنایی را که استحقاق دارد، تحمیل نمایید، آن هم بدون هیچ واسطه و ابزاری (سیوطی، ۱۹۸۴، ج۱: ۱۳۳).

سیوطی در این کتاب به نقل از زمخشری این چنین گفته است: عرب ها، در ضمن معنای فعلی، معنای فعل دیگر را می آورند، و آن فعل را بر مجرای فعل تضمین شده، جاری می کنند و به همان سیاق فعل تضمین شده، آن را استعمال می کنند. البته با ارادهٔ معنای تضمین شدهٔ «مُتَضَمَّن». سپس اضافه کرد: غرض در تضمین اعطای مجموع هر دو معناست، و این امر «اعطاء دو معنی» قوی تر از اعطای یک معناست، آیا نمی بینی که چگونه معنای ﴿... ولا تَعدُ عیناک عنهم﴾ الکهف/۲۸، «دیدگانت از آنان به دیگران دوخته نشود که زیور زندگی این جهان را بجویی» به این گفتهٔ تو برمی گردد: «ولا تَقتَحِمهم عیناکَ مجاوزتین إلی

غیـرهم». وی «سـیوطی» سـپس بـه نقـل از شـیخ سـعدالدّین تفتـازانی در حاشـیۀ کـشّاف ایـن چنـین گفتـه اسـت: اگـر گفتـه شـود کـه فعـل مـذکور، در معنـای حقیقـی اسـتعمال شده اسـت آن وقـت دلالتـی بـر فعـل دیگـر نـدارد، واگـر در معنـای فعلـی دیگـر بـه کـار رفتـه باشـد، دیگـر بـر معنـای حقیقـی دلالتـی نـدارد، و اگـر در هـر دو فعـل و بـر هـر دو معنـا دلالـت کنـد، لازم مـی آیـد کـه جمـع بـین حقیقـت و مجـاز بـه عمـل آیـد و مـا در جـواب مـی گـوییم: کـه فعـل موجـود در جملـه در معنـای حقیقـی خـود بـه کـار رفتـه اسـت، البتـه بـا حـذف یـک حـال گرفتـه شـده از فعـل دوّم «مُـضمَّن» و بـه کمـک قرینـۀ لفظـی، زیـرا معنـای «یقلـبُ کَفَّیـه علـی کـذا» در حقیقـت «یقلـبُ کَفَّیـه نادمـاً علـی کـذا» اسـت کـه حتمـاً بایـد حَـال در نظَـر گرفتـه شـود و در ایـن آیـۀ شـریفه «...یؤمنـون بالغیـب ...» البقـره/۳، تقـدیر آن بـدین صـورت اسـت: «یؤمِنُـونَ مُعتَـرِفینَ بالغَیـب»، زیـرا ایـن عمـل اگـر صـورت نپـذیرد، ایـن نـوع اسـتعمال مجـاز محـض اسـت و دیگـر تـضمین بـه حساب نمی آید (همان: ۱۳۴).

عبـاس حـسن بـه نقـل از ابـن یعـیش در شـرح خـود بـر کتـاب مفـصّل زمخـشری در ایـن بـاره مـی گویـد: ظـرف منـصوب بـه تقـدیر «فـی» اسـت، ولـی متـضمّن معنـای آن نیـست تـا موجبـات بنـای آن بـدین خـاطر فـراهم آیـد، همـان طـوری کـه موجبـات بنـای «مَـن» و «کَـم» اسـتفهامیه فـراهم آمـده اسـت. و یقینـاً حـرف «فـی» از ظـرف بـه جهـت دسـت یازیـدن بـه نـوعی تخفیـف، از لفـظ حـذف گردیـده اسـت و «فـی» در ظـرف در حکمِ منطـوق اسـت، زیـرا ظهـور آن بـا ظـرف جـایز اسـت ماننـد: «قُمـتُ الیـومَ» و «قُمـتُ فـی الیـومِ» و حـال آن کـه ظهـور همـزه بـا «مَـن» و «کَـم» اسـتفهامیۀ جـایز نیـست. پـس گفتـه نمـی شـود: «أمَـن» و «أکَـم» و علّـت ایـن امـرآن اسـت کـه چـون «مَـن» و «کَـم» معنـای همـزه را در بـر گرفتـه انـد، گویی شـامل آن شـده انـد، وبـدین سـبب ظهـور همـزه در ایـن صـورت در حکـم تکـرار اسـت، ولـی رابطـۀ ظـرف بـا حـرف «فـی» اینگونـه نیـست، زیـرا ظرفیـت موجـود در ظـرف، از تقـدیر «فـی» فهمیـده مـی شـود و بـدین سـبب ظهور «فی» با ظـرف جـایز اسـت. سـپس، ابـن یعـیش متـذکّر ایـن نکتـه مـی شـود کـه ابـن جنّـی در مـورد تـضمین گفتـه اسـت: (در زبـان عربـی و در مـورد ایـن فـنّ مـوارد بـسیار زیـادی را یافتـه ام کـه قابـل شـمارش نیـست، وشـاید بتـوان گفـت کـه اگـر بیـشتر ایـن مـوارد نـه همـۀ آن را گـردآوری نمـود، بـه صـورت یـک کتـاب حجـیم در خواهـد آمـد و حـالا کـه راه شـناخت آن را پیـدا کـرده ای، پـس اگـر بـه مـوردی از آن برخـورد کـرده ای، بـه دیـدۀ قبـول بـه آن بنگـر و بـدان مـأنوس شـو، زیـرا تـضمین فـصلی از

فصول زبان عربی است که از لطف و حسن برخوردار است) (حسن، ۱۹۶۸: ۵۳۷).

اشمونی در شرحِ خود بر ألفیه ابن مالک در مبحث «تعدّی الفعل و لزومه» تحت عنوان «خاتمه» در مورد «تضمین» چنین گفته است: «خاتمَة» یصیرُ المتعدّی لازماً أوفی حکم اللّازم بخمسه أشیاءَ: الأول التضمین لمعنًی لازمٍ و التّضمینُ إشرابُ اللّفظ معنی لفظ آخَرَ و إعطاؤه حکمه لتصیر الکلمه تُؤدِّی مُؤَدّی کلمتَین نحو: ﴿...فلیحذَرِ الّذینَ یخالِفُونَ عن أمرِه﴾ النّور/۶۳، أی «یخرجون» و منه قولُ الفرزدق:

کَیفَ تَرانی قَالباً مجَنِّی   قَد قَتَلَ اللهُ زیاداً عَنِّی

أی «صَرَفَ اللهُ زِیاداً عَنِّی بالقَتلِ» (الصّبّان، ۱۳۷۲، ج۲: ۹۵).

آنگاه صبّان در حاشیهٔ خود بر این شرح، مواردی که اشمونی در مورد تضمین آورده است، این چنین بیان می کند: «و قَولُهُ [فی حُکم اللّازم] بأن یکون بحسب الظاهر لازماً و أمّا باعتبار المعنی أو بعض المعنی فمُتَعَدٍّ، فإنّ المُضَمَّنَ باعتبار دلالته علی معنی الفعل المُتَعَدِّی مُتَعَدٍّ، والضّعیف عن العمل مُتَعَدٍّ فی المعنی للمفعول و طالبٌ لَهُ، و قوله [معنی لفظ آخر] ظاهرُه وجوبُ تغایر المعنَیینِ و هو غیر ظاهر فی نحو قوله تعالی ﴿أحسَنَ بی إذ أخرَجَنی مِن السّجن﴾ یوسف/۱۰۰ فإنَّ تعدیة «أحسَنَ» بالباء لتضمینه معنی «لَطُفَ» و الإحسان هو اللّطف، فالأولی أن یقال: «التضمین إلحاق مادّه بأخری فی التعدّی أو اللّزوم لتناسب بینهما فی المعنی أو اتّحاد، قوله [لتصیر الکلمه تؤدّی مُؤَدّی کلمتَین] فیکون اللّفظ مستعملاً فی مجموع المَعنَیینِ مُرتبطاً أحدهما بالآخر فیکون مجازاً لا فی کُلٍّ منهما علی حِدَتِهِ حتّی یلزَمَ الجمعُ بین الحقیقه و المجاز المختلف فیه» (همان: ۹۵).

٦-آیا تضمین قیاسی است یا سماعی؟

ابن هشام در کتاب مغنی بیان کرده است که تضمین قیاسی نیست و ابوحیان نیز این مطلب را تأیید کرده است. سپس سیوطی گفته است: چیزی که معنای چیز دیگر را تضمین کرده است، لازم نیست که در همهٔ موارد جاری مجرای آن گردد و از این روی، دخول «فاء» جزاء به خبر مبتدایی است که معنای شرط را تضمین کرده است، جایز است، مانند: «اَلّذی یأتینی فله درهَمٌ» و در نثر جزم دادن این نوع مبتدا نزد نحوی های بصره ممتنع است و این امر را اجازه ندادند: «اَلّذی یأتینی أحْسِنْ إلَیهِ» که جواب شرط مجزوم باشد مگر در شعر، ولی کوفی‌ها جزم

این گونه خبرها را در کلام به خاطر تشبیه به جواب شرط، اجازه داده اند و ابن مالك نیز در این امر با آنها موافق است. ابوحیان گفته: در کلام عرب جز در شعر، جزم این گونه خبرها شنیده نشده است. ابوحیان در ارتشاف عقیده دارد که بنا به قول اکثر نحوی ها تضمین، قیاسی است (الأندلسی، ۱۹۹۸، ج۴: ۲۰۸۹). سیوطی در کتاب همع عقیده دارد: «وفی القیاس علیه خُلفٌ» و به نقل از بعضی ها که اشاره به اسامی آنها نکرده،گفته است: «یقاسُ علیه لکثرَةِ ما سُمعَ منه و قیل: لا» (سیوطی، ۱۹۹۸، ج:۳: ۸). عباس حسن به نقل از عکبری بیان کرده است که تضمین، سماعی است نه قیاسی و فقط در ضرورت است که به سمت و سوی آن می روند و عکبری بیان کرده است که موارد تضمین در زبان عربی بسیار زیاد است و قابل شمارش نیست (حسن، ۱۹۶۸، ج:۲: ۵۲۲). ابن هشام در جایی از ابن جنّی نقل می کند که: تضمین در متون عربی بسیار زیاد است تا جایی که دسّوقی شارح کتاب مغنی را بر آن داشته است که این چنین بگوید: این مسأله شاید مؤید این مطلب باشد که تضمین، قیاسی است (دسّوقی: بی تا: ۳۰۶).

با عنایت به موارد گفته شده از جانب علمای نحو، در مورد تضمین که بعضی از آنها قایل به سماعی بودن تضمین هستند و بعضی ها قایل به قیاسی بودن آن، ملاحظه شد که این گفته که تضمین قیاسی است، از قوّت و قدرت بیشتری برخوردار است، پس اگر بپذیریم که تضمین قیاسی است، باید بگوییم که یقیناً آن را کسی به کار می برد که عارف و واقف به دقایق زبان عربی و اسرار آن باشد، و یقیناً شما بسیاری از عبارات مؤلّفین را می یابید که در آنها تضمین به کار رفته است. واگر بپذیریم که تضمین سماعی است، بدین معناست که همان طور که وارد شده است، باید حفظ شود و بدان قیاس نتوان کرد، و قول قایلین به این مطلب راکه تضمین نحوی قیاسی است، نیز متذکّر شدیم که قایلین به آن بسیار زیاد بوده اند و نیز یادآور شدیم که ابن جنّی در خصائص خود نقل کرده است که اگر اقوال و موارد مربوط به تضمین را که از اعراب نقل شده است، جمع آوری کنیم، صدها برگ را به خود اختصاص خواهد داد.

۷- نتیجه

باید گفت که تضمین مبحث بسیار مهمّی در زبان عربی است و دانشمندان در مورد آن به شیوه های مختلف اظهار نظر کرده اند. بعضی ها گفته اند که تضمین حقیقت است، بعضی دیگر گفته اند که: تضمین نوعی مجاز است و بعضی دیگر

آن را از قسم کنایه دانسته اند و بعضی دیگر آن را جمع بین حقیقت و مجاز دانسته اند، البته بنا به طریقه و روش علمای علم اصول؛ زیرا آنها علاقه را شرط نکرده اند تا آنکه در مجاز مانع از ارادۀ معنای اصلی باشد. در نتیجه، اگر مقرر کنیم که تضمین قیاسی است، در حقیقت به مسیری رفته ایم و به قولی تمسّك جسته ایم که از قوّت و قدرت برخوردار است و اگر قایل شویم که تضمین سماعی است، بی شكّ مورد اعتراض آن دسته از دانشمندان نحو واقع می شویم که اعتقاد به قیاسی بودن آن دارند و ما هر دو قول را قبول داریم، ولی قیاسی بودن تضمین را ترجیح می دهیم.

کتابنامه

۱. **قرآن کریم**.

۲. **قرآن کریم**، ترجمه: موسوی گرمارودی، سید علی، انتشارات قدیانی، تهران، چاپ دوم.۱۳۸۴ه.ش.

۳. ابن جنّی، ابوالفتح عثمان، **الخصائص**، تحقیق: محمد علی النّجار، دارالطباعه و النّشر، قاهره، ۲۰۰۶ م .

۴. ابن مالك، جمال الدّین، **شرح تسهیل الفوائد و تکمیل المقاصد**، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، طارق فتحی السید، دارالکتب العلمیه الطبعه الاولی، بیروت، ۲۰۰۱ م.

۵. ابن هشام الأنصاري، جمال الدّین، **مغني اللبیب عن کتب الأعاریب**، تحقیق: الدکتور مازن مبارك، محمد علی حمد الله، سعید الأفغانی الطبعة الخامسة، بیروت، ۱۹۷۹ م.

۶. الأندلسی، أبوحیان، **ارتشاف الضَّرَب من لسان العرب**، تحقیق: د. رجب عثمان محمّد و د. رمضان عبدالتوّاب، الطبعة الأولی مکتبه الخانجی، قاهرة، ۱۹۹۸ م.

۷. تفتازانی، سعدالدّین، **شرح المختصر علی تلخیص المفتاح للخطیب القزوینی**، افست منشورات دارالحکمه، ایران، قم ۱۳۷۳ ه. ش.

۸. حسن، عبّاس، **النحوالوافی**، دارالمعارف، قاهره، ۱۹۶۸ م.

۹. دسّوقی، **حاشیة الدسّوقی علی کتاب مغني اللبیب**، افست مکتبة الشفیعی، إصفهان (سرای خوانساری ها)، بی تا.

١٠.سيوطى، جلال الدّين، **الأشباه و النظائر فى النحو**، تحقيق: الدكتور فائز ترحينى، دارالكتاب العربّى، الطبعة الأولى، بيروت، ١٩٨۴ م.

١١.سيوطى، جلال الدّين، **همع الهوامع فى شرح جمع الجوامع**، تحقيق: احمد شمس الدّين، دارالكتب العلمية، الطبعة الأولى، بيروت، ١٩٩٨م.

١٢.صبّان، محمد بن على، **حاشيه الصبّان على شرح الأشمونى على ألفية بن مالك**، دار إحياء العربية، افست انتشارات زاهدى، قم، ١٣٧٢ ه.ش.

١٣.عكبرى، أبوالبقاء عبدالله بن الحسين، **إملاء ما مَنّ به الرّحمن من وجوه الإعراب و القراءات فى جميع القرآن**، تصحيح و تحقيق: ابراهيم عطوه عوض، مطبعه مصطفى البابى الحلبى، الطبعه الثانيه، مصر ١٩۶٩ م. افست مكتبة الصادق، ايران، تهران.